



درآمد:

برای آشنایی بیشتر با ابعاد شخصیت شهید دکتر فتحی شقافی، به ویژه زندگی اجتماعی و خانوادگی او شاهد یاران تصمیم گرفت با همسر و رفیق راه او بانو فتحیه شقافی گفتگو داشته باشد تا این بار از دریچه نگاه یک همسر به این انسان بزرگ که پدر سه فرزند اوست و زندگی اجتماعی معمولی نداشت و بیشتر وقت خود را صرف مبارزه و تحقق آرمان فلسطین کرد به این شهید نگاه کند. همسر شهید فتحی شقافی همانند سایر زنان فلسطینی مراحل سخت و طاقت‌فرسای تبعید و آوارگی را پشت سر گذاشته و از شجاعت و صلابت و فروتنی توأم با صبر و بردباری و آرامش روحی برخوردار است و همچنان در شرایط آوارگی و غربت و به دور از خانواده و بستگان به سر می‌برد. از این شیرزن نستوه درباره همسر و یار زندگی اش می‌شنویم:

گفتگوی شاهد یاران با فتحیه شقافی  
همسر شهید فتحی شقافی

## نسبت به زندگی مشترک با دکتر احساس اطمینان و آرامش می‌کنم...

در یکی از مدارس قدس تدریس می‌کرد و هر گاه نگاه او به من می‌افتاد گمان می‌کرد که من دختر همسایه هستم و نه خواهر دوستش طه. مدتی در مدرسه‌ای که من در آن تحصیل می‌کردم تدریس می‌کرد. آن روزها من در مقطع راهنمایی بودم و او در کلاس‌های دبیرستان مدرسه تدریس می‌کرد. دکتر فتحی پس از دو سال تدریس در مدرسه رسمی «بیت حائنا» در قدس شرقی، به مدرسه پسرانه ایتام اسلامی قدس انتقال یافت. او علاوه بر تدریس در این مدرسه، در مدرسه امت در بخش شرقی قدس و نیز در دانشگاه شهر بیرزیت در کرانه باختری رود اردن نیز تدریس می‌کرد. فتحی پس از چهار سال تدریس در مدارس قدس، به مصر رفت تا در دانشگاه الزقازیق در رشته پزشکی مشغول تحصیل شود. اما برادرش خلیل برای تحصیل به دانشگاه آمریکایی بیروت رفت.

در مقطع دبیرستان بودم که دکتر تمایل خود را برای ازدواج با من با برادرم طه در میان گذاشت، اما نظر به این که هنوز کم سن و سال بودم پاسخ روشنی به او ندادم. علاوه بر این، برخی اوقات به منزل خانوادگی شهید در شهر رفح در جنوب نوار غزه می‌رفتم و می‌دانستم که در خانواده او یک بانو که به کارهای منزل رسیدگی کند وجود ندارد و بیم داشتم که در صورت ازدواج با او آن هم در سن نوجوانی نتوانم منزل او را اداره کنم و عهده‌دار این مسئولیت سنگین شوم. به هر حال جواب قطعی برای ازدواج به او ندادم. منظورشان این است که ازدواج با فتحی شقافی کار آسانی نبوده است؟

آری، به دلایلی که به آن اشاره کردم آسان نبود، همچنان که شرایط زندگی دکتر نیز آسان نبود، چرا که او فردی پرتحرک بود و برای شکل دادن مبارزه، دائماً به شهرها و اردوگاه‌های شمال و جنوب نوار غزه در رفت‌وآمد بود. افزون بر آن در خانه خانوادگی او نیز اتاق مستقل و مناسب برای زندگی مشترکمان وجود نداشت.

دو تن از برادرانش که پیش از ما ازدواج کرده بودند در این خانه زندگی می‌کردند. خواهرانش هم در خانه بسر می‌بردند و هر گاه دوستانش برای دیدارش به خانه می‌آمدند، ناچار بود همسر

را در آن کاشت و بارور کرد. او سپس جنبش دانشجویی فلسطین را به عنوان پیشگام مبارزه و پرچمدار آگاهی عمومی، سازماندهی کرد و هسته‌های دانشجویان مبارز را در نوار غزه، قدس و سایر شهرهای کرانه باختری رود اردن مستقر و منظم کرد. به سرتاسر فلسطین رفت و آمد داشت و شب را از روز نمی‌شناخت. به خانه دانشجویان مجاهد و انقلابی رفت و هسته جوانان پیشگام مسلمان که بعداً به پیشگامان جنبش جهاد اسلامی در فلسطین نامیده شدند را به وجود آورد. هر گاه توسط نظامیان صهیونیست دستگیر و زندانی می‌شد، این راه را میان زندانیان سیاسی فلسطینی ادامه می‌داد.

ام ابراهیم در پاسخ به پرسشی درباره چگونگی آشنایی با فتحی شقافی و ازدواج با او چنین می‌گوید که برادرش طه شفیق در مقطع دبیرستان همکلاسی دکتر خلیل شقافی برادر فتحی شقافی در کلاس دوم دبیرستان دینی قدس بوده است. آن دو با یکدیگر دوست صمیمی بودند. روزی برادرم طه آگاهی یافت که دکتر فتحی شقافی بر اثر عارضه بیماری در بیمارستان «المطلع» قدس بستری شده و به ملاقات او رفت و با او آشنا شد. دکتر شقافی نیز پس از مرخص شدن از بیمارستان به اتفاق برادرش خلیل به دیدار برادرم طه به منزل ما آمد. روز به روز روابط برادران شقافی با برادرم طه گسترش یافت، تا این که روزی یکی از سونیت‌های کوچک ملک مسکونی مان را کرایه کردند. آن روز فتحی شقافی

به عنوان سؤال اول ممکن است، خود را به‌طور کامل معرفی کنید؟

نام کامل من فتحیه شفیق طه الخیاط می‌باشد. روز بیست و هشتم اوت سال ۱۹۵۷ در شهر قدس به دنیا آمدم. در سن جوانی از دبیرستان دولتی قدس دیپلم گرفتم و پس از آن یکسالی را درس پرستاری خواندم. همچنین به مدت دو سال دروس احکام قرآن را در دارالحدیث وابسته به مسجد الاقصی فراگرفتم. هنگام اقامت در قدس در کنار همسر مدتی هم در کلاس‌های آموزش زبان عبری و کلاس خیاطی گذراندم. پس از انتقال به شهر غزه در جنوب فلسطین اشغالی و زمانی که همسر در زندان به سر می‌برد، به دانشگاه دینی الازهر فلسطین در نوار غزه پیوستم و دو سال در آن دانشگاه سرگرم تحصیل بودم.

لطفاً کمی در مورد دوران کودکی و زندگی فتحی شقافی بگویید. همسر در سن ۱۵ سالگی مادرش را از دست داد. نظر به این که اولین فرزند خانواده بود، بار سنگین خانواده را بر دوش گرفت. اما با قدرت و با ایمانی که در دل داشت، همراه با برادرانش با سختی‌ها و چالش‌های زندگی در تبعید مبارزه کرد. او میان افراد خانواده مانند پدری مهربان و آموزگاری پیشتاز و مسئول رفتار می‌کرد و این ویژگی تا دوران ازدواج هم ملازم او بود. شقافی ضمن رسیدگی به مشکلات خانواده، مسئولیت سنگین آرمان فلسطین که از آن تبعید شده بود و بار سنگین میلیون‌ها آواره فلسطینی در کشورهای عربی و جهان را بر دوش گرفت. راه جهاد و رهایی را با قلب و روح خود پذیرفت. هنگام تحصیل در رشته پزشکی در دانشگاه الزقازیق مصر و در حالی که جهان عرب و جهان اسلام آستان تحولات بنیادین بود، اندیشه طرح نهضت اسلامی در عقل و روح او نمایان گشت. به ویژه پس از امضای معاهده کمپ دیوید میان انور السادات رئیس جمهوری پیشین مصر و مناحم بگین نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی. اما این افکار و گرایش‌ها با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و آغاز نهضت جهانی اسلام شدت یافت.

اندیشه نهضت اسلامی در قلب و روح همسر هنگام تحصیل در مصر تبلور یافت و پس از بازگشت به فلسطین تخم انقلاب اسلامی

شهرنشینی شقافی



او فردی پرتحرک بود و برای شکل دادن مبارزه، دائماً به شهرها و اردوگاه‌های شمال و جنوب نوار غزه در رفت‌وآمد بود. افزون بر آن در خانه خانوادگی او نیز اتاق مستقل و مناسب برای زندگی مشترکمان وجود نداشت.



آنان در پی اجرای عملیات شهادت طلبانه به شهادت رسیده‌اند. اکنون دو دهه است که از فلسطین تبعید شده‌اید، از زندگی در فلسطین چه خاطراتی دارید؟

در زمانی که در قدس زندگی می‌کردم، این شهر پس از جنگ ژوئن سال ۱۹۶۷ به اشغال نظامیان صهیونیست در آمد. از آن روز به‌پودیان به قدس سرزیر شدند و برای فلسطینی‌ها مزاحمت ایجاد کردند. خیابان‌ها و بازارهای قدس ملو از یهودیان شده است. در کنار دیوار غربی مسجدالقصی مراسم مذهبی بر پا می‌کنند. مزاحمت و رفتارشان، آتش خشم و کینه فلسطینی‌ها را نسبت به رژیم غاصب شعله‌ور کرده است. بنابر این نسل کنونی فلسطین بیش از گذشته در برابر این رژیم به جهاد و مقاومت برخاسته است.

زندگی مشترک من با شهید شقافی در فلسطین کوتاه بود. سه سالی از ازدواجمان نگذشته بود که دکتر تبعید شد. من او را درک کردم و این امر باعث شد که با یکدیگر اختلافات خانوادگی نداشته باشیم. نسبت به گذشته‌ام که در خانواده‌ام و خانواده شهید شقافی خدمت کرده‌ام، احساس اطمینان و آرامش می‌کنم. در انجام مسئولیت‌های خانوادگی مشترک با دکتر کوتاهی نکردم. به سفرهای طول و دراز و مبارزات خستگی‌ناپذیر او اعتراض نداشتم.

**مهم‌ترین ویژگی دکتر در زندگی مشترکتان کدام است؟**  
مهم‌ترین ویژگی همسر شهید من اخلاص، فداکاری، پشتکار و نظم و پی در پی در راه تحقق آرمان عادلانه‌ی مهم فلسطین است. او برای دفاع از حریم اسلام و پاسداری از ارزش‌های اسلامی و پافشاری روی اصل اسلامی بودن آرمان فلسطین به جهاد برخاست. بی‌تردید میراث شهید شقافی به همه افراد امت تعلق داد. هر گونه چشم‌پوشی از آرمان فلسطین و سهل‌انگاری برای آزادی این سرزمین جایز نیست.

**رفتار او در خانه چگونه بود؟**

رسیدگی به کارهای منزل در طول روز تا آخر شب مرا آزرده می‌کرد. برخی اوقات احساس خستگی مرا درک می‌کرد و به کمک من می‌توانست. او همواره به مراقبت از کودکان و آموزش و تربیت آن‌ها سفارش می‌کرد. او می‌گفت که با تعلیم و تربیت اسلامی می‌توان، اخلاق و رفتار نیک و ارزش‌های انسانی را در ذهن کودکان رشد داد و آن‌ها را راستگو، شجاع و بی‌باک بار آورد. هر گاه احساس می‌کرد دخترش در برخی مسائل عادی دروغ می‌گوید، علت امر را با جدیت تمام جستجو می‌کرد تا بداند چرا کودک دروغ می‌گوید. البته گاهی اوقات کودک از میان خیالبافی‌های خود سخنی می‌گوید که واقعیت ندارد. اما بزرگ‌ترها احساس می‌کنند که او دروغ می‌گوید.

**دلایل شکل‌گیری باورهای فکری و جهادی دکتر شقافی چیست؟**

در حقیقت دکتر عشق به مطالعه و کتابخوانی را از مادرش آموخت. از دوران کودکی کتاب‌هایی همچون داستان پیامبران را خریداری و مطالعه کرد. دایی او نیز که مدرس بود در خانه‌اش کتابخانه داشت. او می‌گوید که دکتر در سنین کودکی و نوجوانی در گوشه‌ای از کتابخانه می‌نشست و کتاب می‌خواند. این سبب شده بود که اطلاعات عمومی فراوانی در مسائل سیاسی و فرهنگی و علوم گوناگون کسب نماید. او شعر می‌سرود و شعر نقد می‌کرد. خاطرات و نوشته‌های رهبران جنبش‌های انقلابی چپ و راست و سیاستمداران شرق و غرب را مطالعه می‌کرد. اندیشه‌های متفکران مسلمان را می‌خواند و نظر می‌داد.

**قبل از سفر به لیبی چه نشانه‌هایی جان او را تهدید می‌کرد؟**

پس از خروج از فلسطین برای پیوستن به همسر، یک بار به قدس بازگشتم تا با خانواده‌ام دیدار کنم. در این سفر، مقام‌های رژیم صهیونیستی با تمدید کارت ملی‌ام مخالفت کردند. احساس کردم دشمن صهیونیستی طرح نگران‌کننده‌ای برای همسرم تدارک

شهر شهید شقافی



**او همواره به مراقبت از کودکان و آموزش و تربیت آن‌ها سفارش می‌کرد. او می‌گفت که با تعلیم و تربیت اسلامی می‌توان، اخلاق و رفتار نیک و ارزش‌های انسانی را در ذهن کودکان رشد داد و آن‌ها را راستگو، شجاع و بی‌باک بار آورد.**

مرفه‌تری در برابر وجود داشت. اما زندگی با دکتر و در کنار او را ترجیح دادم. چرا که زندگی در سایه اسلام و جهاد، زندگی با عزت و مایه سعادت واقعی است. اصل حیات انسان بر مبنای کار و تلاش تا لقاءالله استوار است. ما باید این راه را ادامه دهیم تا مورد رضایت و بخشش حق تعالی قرار بگیریم و با پیامبران و اولیاء و شهدای راه حق محشور شویم.

در حقیقت، دکتر فتحی شقافی برای نقش زن و راهبانی او به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در جامعه فلسطین و درون جنبش جهاد اسلامی اهمیت خاصی قائل بود. او عقیده داشت که زنان نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند و لازم است در صحنه مبارزه و جهاد با دشمنان همواره حضور داشته باشند. لازم می‌دانم به این نکته اشاره کنم که تاکنون دهه‌اتن از زنان جنبش جهاد در زندان‌های رژیم صهیونیستی به سر می‌برند، چند نفر از

برادرش را از اتاقش بیرون کند تا با دوستش ملاقات نماید. بنابراین اتاق مستقلمی در خانه در اختیار نداشت. چگونه شد که با این ازدواج موافقت کردید؟

به هر حال این خواست خداوند بود. من به خاطر شجاعت او و راهی که برگزیده بود به ازدواج با دکتر شقافی تن دادم. در سال ۱۹۸۱ عقد کردیم و روز ۲۶ ژانویه سال ۱۹۸۵ با هم ازدواج کردیم. اتاقی برای سکونت در خانه پدرش به ما داده شد. در این خانه خالد، برادر کوچک‌تر او با همسرش، پدرش، عمه‌اش، و خواهر نامادریش زندگی می‌کردند. در مجموع هشت نفر در این خانه کوچک زندگی می‌کردیم. در دوران نامزدی، فتحی شقافی برای چندمین بار به مدت یک سال توسط رژیم صهیونیستی زندانی شد. پنج ماه پس از آزادی او با یکدیگر ازدواج کردیم، اما یک سال از این ازدواج نگذشته بود که بار دیگر دستگیر و به مدت ۹ سال محکوم به زندان شد. او به اتهام تشکیل جنبش جهاد اسلامی و حمله به نظامیان اسرائیلی که به زخمی شدن چند تن از آنان انجامید، زندانی شده بود. در مدت زندان که دو سال و شش ماه طول کشید، در منزل پدرش زندگی می‌کردم. به ملاقات او در زندان می‌رفتم و برای او خوراکی، لباس و کتاب می‌بردم. رژیم صهیونیستی روز هفدهم ماه اوت سال ۱۹۸۸ او را به جنوب لبنان تبعید کرد. او پس از تبعید به الجزایر رفت. من ۳ ماه بعد از طریق اردن به او پیوستم. این اولین بار بود که از سرزمین‌های اشغالی خارج شدم. سپس از الجزایر به دمشق منتقل شدیم و در این شهر اقامت کردیم. سه فرزندم به نام‌های خوله و ابراهیم و اسامه در دمشق متولد شده‌اند.

**از زندگی‌تان در دمشق سخن بگویید.**

در آغاز اقامت در دمشق در ساختمانی در اردوگاه الیرموک زندگی کردیم. در یکی از طبقات این ساختمان منزل مسکونی‌مان قرار داشت و در طبقات دیگر دفتر جنبش جهاد اسلامی فلسطین. در آغاز زندگی آرامی داشتیم. هر چند که همسرم شبانه روز با

سایر کارهای جنبش فعالیت داشت. او در اوقات استراحت اندکی که به خانه می‌آمد از من می‌خواست پاسخگوی تلفن‌ها باشم و پیام‌ها و نامه‌ها را با فکس دریافت نماید. پس از گذشت یک سال به خانه جدید منتقل شدیم. این خانه دو طبقه داشت. یکی برای سکونت و دیگری برای پذیرایی و گفتگو با مهمانان دکتر. او گاهی اوقات که از کار و تلاش زیاد خسته بود در طبقه پذیرایی مخصوص مهمان استراحت می‌کرد تا از سر و صدا و گریه کودکان دور باشد. خرید نیازهای ضروری خانه را خودم به عهده داشتم، چرا که وقت دکتر به‌اوجازه چنین کاری را نمی‌داد. او برای تحقق اهداف و آرمان مردم فلسطین همواره به کشورهای گوناگون سفر می‌کرد. به گونه‌ای که دو تن از فرزندان هنگام مسافرت پدرشان به دنیا آمدند. هر چند که در این شهر در غربت و دور از خانواده و بستگان زندگی می‌کنیم، اما بیشتر پناهندگان فلسطینی مقیم اردوگاه الیرموک مانند برادران و دوستان ما هستند.

**نگرش دکتر به زن چه بوده و آیا شما در فعالیت‌های سیاسی شرکت داشته‌اید؟**

هم زمان با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، جهان اسلام شاهد موج بیداری اسلامی بوده است. در دهه‌های هفتم و هشتم از قرن بیستم شاهد بازگشت توده مردم به فرهنگ و اصالت اسلامی بوده‌ایم. از نظر خانوادگی مقید به رعایت شئون اسلامی بودیم. احکام و فرائض اسلامی را به جای می‌آوردیم. نشریات و مطبوعاتی که آن روزها درباره نهضت اسلامی انتشار می‌یافت مطالعه می‌کردیم. یکی از خواهراتم نیز با یکی از بستگان نزدیک شهید فتحی شقافی ازدواج کرده است. در دوران نامزدی، هنگامی که جلسات و اجتماعات در خانه او برگزار می‌شد، من و خواهرم برای کارهای جنبش جهاد جای و قهوه تهیه می‌کردیم. در مراحل شکل‌گیری جنبش جهاد اسلامی فلسطین حضور داشتیم. از نظر فکری در چنین فضایی رشد کردم. با وجودی که گزینه‌های آسان‌تر و زندگی



● خوله و ابراهیم فرزندان دکتر فتحی شقافی که در زمان شهادت پدر در سنین طفولیت بودند.



شیرین فتحی شقایق



**روز تشییع پیکر پاک شهید فتحی شقایق، دمشق یکپارچه تعطیل شده بود. همه مردم برای شرکت در تشییع پیکر شهید فتحی شقایق صف کشیده بودند این مراسم مانند فراندومی بود که مردم در آن به گزینش راه جهاد و مقاصت رأی می‌دهند.**

بین‌المللی به سوی فرودگاه‌های ایلی متوقف شده بود. مسافران از طریق مرزهای زمینی مصر و تونس و از طریق کشتی در دریای مدیترانه به لیبی رفت و آمد می‌کردند. به هر حال آنچه که خداوند تقدیر کرده بود اتفاق افتاد! برخی از شخصیت‌های فلسطینی که همراه او به لیبی رفته بودند به تدریج بازگشتند. مسئولان دفتر جنبش جهاد در دمشق از ترور همسر آگاهی یافته بودند. در دفتر جنبش که نزدیک آپارتمان مسکونی مان بود، جنب و جوش و سر و صدا راه افتاده بود. ساعت دو بامداد روز جمعه به دفتر جنبش رفتم تا از سرنوشت همسر خبری کسب نمایم. کارکنان دفتر گفتند که روز جمعه است و همه جا تعطیل می‌باشد. آن‌ها افزودند که با سفارت لیبی تماس خواهند گرفت. شاید دکتر هنوز آن کشور را ترک نکرده باشد. در پی اصرار و پیگیری‌های من، لب به سخن گشودند و خبر شهادت همسر را در جزیره مالیت اعلام کردند.

بعض گلوئی ام ابراهیم همسر دکتر شهید فتحی شقایق را می‌فشارد، اما بر اشک‌هایش چیره شده و می‌گوید: شهادت او برای من غافلگیرکننده نبود. هنگامی که در قدس به سر می‌بردم، از کلام و نفس یهودیان برداشت کردم که می‌خواهند او را از سر راهشان بردارند. از آن روز به دکتر می‌گفتم که تو در ردیف اول فهرست ترور صهیونیست‌ها قرار داری.

هنگامی که پیکر او را برای تشییع و خاکسپاری به دمشق منتقل کردند، برای آخرین بار به پیکر او خیره شدم. شهیدان بسیاری را از قبل می‌شناختم، اما پس از شهادتشان توان نگاه کردن به پیکر آنان را نداشتم. در بیمارستان، دخترم خوله نیز حضور داشت. او با مشاهده پیکر خون آلود پدرش ناخودآگاه لرزید و به خود پیچید. او را به آغوش گرفتم و کوشیدم به او احساس گرمی و

دیده‌است. پس از بازگشت به دمشق به دکتر گفتم که مقام‌های رژیم صهیونیستی در واکنش به عملیات مسلحانه جنبش جهاد اسلامی در بیت لید و نتزایم و کفر داروم، درصددند او را به شهادت برسانند، صهیونیست‌ها عملاً طرح ترور دکتر را در مطبوعات مطرح کرده بودند. در جریان سفرم به قدس خبرنگار روزنامه صهیونیستی «پدیعوت احرونوت» از من پرسید که آمریکارهبان گروه‌های ده‌گانه مبارز فلسطینی مقیم از جمله جنبش جهاد اسلامی را در فهرست سیاه تروریست‌ها قرار داده و از دولت سوریه خواسته است، آنها را از دمشق اخراج کند. به او گفتم که روشن است آمریکا می‌خواهد آرمان فلسطین را نابود کند. بیل کلینتون رئیس جمهوری پیشین آمریکا، به طور آشکار گفته بود که رهبران جنبش‌های فلسطینی تروریست هستند. به هر حال در آن برهه داستان سفر لیبی پیش آمد. او برای یافتن راه حل برای هزاران فلسطینی که رژیم کذافی قصد داشت آنها را از لیبی اخراج کند و در مرز مصر بلا تکلیف مانده بودند به طرابلس برود. من و برخی از کادرهای جنبش جهاد اسلامی کوشیدیم او را از این سفر منصرف کنیم. همه احساس کرده بودند که آمریکا و اسرائیل تصمیم نهایی گرفته‌اند که دکتر را از میان بردارند. او هر گاه می‌خواست به مسافرت برود یکی دو روز قبل، به ما اطلاع می‌داد. اما برای سفر به لیبی دو هفته پیش از انجام آن خبر آن را فاش کرد. به یاد دارم که همه اعضای شورای رهبری جنبش جهاد کوشیدند او را متقاعد نمایند که از سفر به لیبی خودداری نماید. اما او برای رسیدگی به اوضاع هزاران فلسطینی بلا تکلیف در مرز لیبی و مصر تصمیم خود را قطعی کرده بود. من احساس کرده بودم که جنایتکاران صهیونیستی همان گونه که سید عباس موسوی دبیر کل پیشین حزب الله را به شهادت رساندند، تصمیم دارند دکتر فتحی شقایق دبیر کل جنبش جهاد اسلامی فلسطین و همه آزادیخواهان را به شهادت برسانند. من مانع تصمیم‌گیری‌های او نمی‌شدم، از او نمی‌خواستم در دفتر کارش و در مقابل باد کولر بنشیند و دستور صادر کند. در حالی که هزاران فلسطینی در آستانه فصل زمستان در بیابان‌های لیبی سرگردان هستند. او را به خدا سپردم و شهادت سرنوشت او بود. این افتخار من است، که او را در ادا وظیفه و مسئولیت سنگینی همچون حسینیان قهرمان به شرف شهادت نایل آمد.

**چگونه خبر شهادت او را شنیدید؟**

با وجودی که او به سلامت وارد لیبی شده بود و مدتی را برای رسیدگی به اوضاع فلسطینی‌های سرگردان گذراند، اما قلمب همچنان آرامش نداشت، خطر را در مسیر بازگشت او از لیبی احساس می‌کردم. هرگز اطمینان نداشتم که او سالم به خانه‌اش باز گردد. بیم داشتم که دشمنان داهی در مسیر بازگشت او گسترده باشند، چرا که در آن سال‌ها، غرب، لیبی را تحریم کرده بود و اجازه هرگونه پرواز به آن کشور را نمی‌داد. پروازهای

طمانینه دهم، چرا که دختر عادت داشت با پدرش سرگرم باشد. در این لحظه دستانم را به سوی آسمان بلند کردم و از خداوند فرزندانم را یتیم کرده انتقام بگیرد. خداوند را سپاس می‌گویم که پس از گذشت ده روز از شهادت همسر، اسحاق رابین - نخست وزیر پیشین رژیم صهیونیستی - به قتل رسید. چرا که او دستور ترور همسر را صادر کرده بود.

به هر حال پیکر شهید فتحی شقایق طی مراسم با شکوهی در دمشق تشییع و در گلزار شهدای اردوگاه الیرومک در جنوب این شهر به خاک سپرده شد. در این مراسم هیئت‌های سیاسی و رسمی و سران جنبش‌های رهایی‌بخش جهان شرکت کردند. نمایندگان از جمهوری اسلامی ایران، حزب الله لبنان و سران گروه‌های ده‌گانه فلسطینی حضور داشتند. آن روز دمشق یکپارچه تعطیل شده بود. همه مردم برای شرکت در تشییع پیکر شهید شقایق در کنار خیابان‌ها از بیمارستان «الهلواسه» در غرب دمشق تا اردوگاه الیرومک صف کشیده بودند. این مراسم مانند فراندومی بود که مردم در آن به گزینش راه جهاد و مقاومت رأی می‌دهند. بی‌تردید خون شهید شقایق به رغم این ضایعه بزرگ درخت تووند جهاد و مقاومت ضد صهیونیستی را آبیاری کرد. همه کادرهای جنبش جهاد اسلامی که تربیت شده و آموزش دیده دکتر فتحی شقایق هستند، هر کدامشان یک فتحی شقایق به شمار می‌آیند. هر کدام از افراد امت اسلامی که گزینه اسلام و رهایی فلسطین را انتخاب کرده‌اند فتحی شقایق هستند. زن فلسطینی معتقد است که شهادت همسر، برادر، فرزند، مایه افتخار اوست. شهیدان فلسطین راه عزالدین قسام، عبدالقادر الحسینی، احمد یاسین و دکتر عبدالعزیز رنتیسی و پیش از آنان راه حسین بن علی (ع) و شهیدان کرپلا را در پیش گرفته‌اند. □ □ □

**خاطرات «خوله» دختر شهید فتحی شقایق**

خوله فرزند فتحی شقایق در گفتگو با شاهد پاران اظهار می‌دارد: هنگامی که پدرم به شهادت رسید، ۶ ساله بودم. برادرم ابراهیم ۴ سال سن داشت. پدرم را بسیار دوست می‌داشتم و به او عشق می‌ورزیدم. هر گاه به مسافرت می‌رفت دلنگت می‌شدم. برخی شب‌ها مادرم به ما می‌گفت که پدرتان پس از نماز عشاء به خانه می‌آید. اگر پدر دیر می‌کرد مادر از ما می‌خواست به اتاق خواب برویم و بخوابیم، اما هرگز چشمان ما به خواب نمی‌رفت. بیدار می‌ماندیم تا صدای زنگ در خانه را بشنویم. هنگامی که وارد خانه می‌شد از اتاق خواب بیرون می‌آمدیم تا کمی در کنار او بنشینیم. پدرم پیش از رفتن به اتاق خوابش به اتاق ما می‌آمد و ما را نوازش می‌داد تا به خواب برویم. پتو روی ما می‌انداخت. هنگامی که نزدیک تخت‌خواب ما می‌شد از جا برمی‌خاستیم و او را به آغوش می‌گرفتم و با خنده و بازی او را می‌بوسیدیم و او نیز بر گونه‌های ما بوسه می‌زد. هر گاه احساس می‌کرد که بد خواب شده‌ام میان ما می‌نشست و ما را بازی می‌داد و سرگرم می‌کرد. به یاد دارم هنگامی که پدرم به ادا فریضه نماز در منزل می‌پرداخت، من و ابراهیم در کنار او می‌ایستادیم تا نماز خواندن را یاد بگیریم. پس از نماز برای ما دعا می‌کرد و از خدا می‌خواست ما را پادشاهت بهشت دهد. روزهای جمعه پدرم در خانه می‌ماند. صبح هنگام، تخم مرغ و باقلا جوشیده آماده می‌کرد و ما را صدا می‌زد. برای این که ما را بخنداند، تخم مرغ را روی پیشانی‌اش می‌شکاند. با دستانت غنارادر دهان ما قرار می‌داد. در خانه از سر و کله او بالا می‌رفتیم. روی کمرش می‌نشستیم و با او بازی می‌کردیم.

با صدای بلند قرآن می‌خواند و ما تکرار می‌کردیم. برای ما شعر و سرودهای انقلابی می‌خواند و به ما می‌آموخت. قبل از ظهر جمعه ما را به حمام می‌برد و شستشو می‌داد و سپس به نماز جمعه می‌رفت. طبق معمول، کودکان شستشو با صابون را دوست ندارند. زیرا چشمان آنان را می‌سوزاند. اما پدرم با خنده و شوخی ما را با صابون شستشو می‌داد. پدرم را بسیار دوست دارم. از خدای متعال سألتم دارم به او در بهشت بیوندیم. اکنون خوله در رشته پزشکی ترم اول دانشگاه دمشق را می‌گذراند. ■

